



## باسمه تعالی

### شخصیت محوری (چهارم)

چگونه می‌توان شخصیت اهل بیت علیهم‌السلام را در محور زندگی کودکان قرار داد؟

در قسمت سوم از این بحث، وقتی به اهمیت رفتار والدین پیش از تولد و نقش لقمه حرام در دور شدن فرزندان از اهل بیت علیهم‌السلام اشاره کردیم، در اصل بحث چگونگی را آغاز کردیم؛ اما از این قسمت به صورت خاص به این سؤال می‌پردازیم.

همان طور که در جلد اول و دوم از کتاب «من دیگرم» گفته‌ایم، یکی از اصلی‌ترین عناصر تأثیرگذار در تربیت کودک، گزاره‌های تصویری و گزاره‌های رفتاری است. گزاره‌های تصویری به پیام‌هایی گفته می‌شود که کودک از رفتارهای مربی با دنیای اطراف خودش دریافت می‌کند. گزاره‌های رفتاری هم نوعی گزاره تصویری است، با این تفاوت که در این گزاره‌ها، مخاطب از رفتار مربی با خود، تصویربرداری می‌کند.

وقتی والدین تصمیم می‌گیرند نوع برخوردشان را با مسائل مختلف زندگی وهم چنین رفتارشان را با کودک، مطابق با آنچه در کلام و سیره اهل بیت علیهم‌السلام آمده، مدیریت کنند، بزرگ‌ترین کار را برای قرار گرفتن این بزرگواران در محور زندگی کودکانشان انجام داده‌اند.



ما در آینده در باره قصه و نقش آن در تثبیت شخصیت محوری سخن خواهیم گفت. وقتی که کودک رفتار والدین خود را مطابق با چیزهایی می بیند که از پدر و مادر در باره اهل بیت علیهم السلام شنیده، متوجه می شود والدین تحت تأثیر کلام و سیره ایشان این گونه برخورد می کنند. در نتیجه گرایش عاطفی شدیدی نسبت به اهل بیت علیهم السلام پیدا می کند، اما اگر چیزی که از آنها در باره اهل بیت علیهم السلام می شنود، با آنچه والدین در عمل انجام می دهند متفاوت باشد، در دور شدن فرزندان از معصومین علیهم السلام تأثیر بسیار زیادی دارد. اجازه بدهید چند مثال بزنم:

مثال اول: کودک می بیند که پدر و مادر برای کمک به فقرا و نیازمندان دغدغه داشته و در صورت توان دریغ نمی کنند. کمک به نیازمندان، محبوب فطری همه ماست. ما به صورت فطری احساس نیاز می کنیم که به نیازمندان کمک کنیم. کودکان هم که فطرت پاکی دارند، هم کمک به نیازمندان و هم کسی که به آنها کمک می کند را دوست دارند. کمی که بزرگ تر می شود، داستان ها و سخنان متعددی از معصومین علیهم السلام می شنود که معلوم می شود این توصیه و سیره اهل بیت علیهم السلام است که والدین او را به این کار تشویق کرده است. همین مسأله گرایش کودک به اهل بیت علیهم السلام را بیش از گذشته می کند.

مثال دوم: کودک رابطه صمیمی و محترمانه ای میان پدر و مادرش می بیند که برای او امنیت روانی ویژه ای را ایجاد کرده است. او وقتی پای



سخنان اهل بیت علیهم السلام و قصه زندگی آن بزرگواران می‌نشیند، معلوم می‌شود معلم اصلی پدر و مادر، اهل بیت علیهم السلام هستند. در نتیجه امنیت روانی خودش را مدیون ایشان می‌بیند و باز هم گرایش او به این بزرگواران بیش از گذشته می‌شود.

مثال سوم: کودک نیازمند به بازی است و دوست دارد با پدر و مادرش بازی کند و همچنین دوست دارد والدینش در بازی با او خودشان را مثل بچه‌ها کنند. پدر و مادر هم این کار را انجام می‌دهند؛ ولی بعد از مدتی کودک، قصه بازی اهل بیت علیهم السلام با بچه‌ها را می‌شنود و دستورات این بزرگواران در باره بچه شدن در هنگام بازی با کودکان هم به گوش او می‌رسد. دیگر معلوم است که چه حسی برای او ایجاد می‌شود.

مثال چهارم: کودک نیازمند به محبت است. او بنده کسی است که بیشتر به او محبت می‌کند. در انسان‌های اطراف کودک، کسی بیشتر از پدر و مادر به او محبت نمی‌کند. پدر و مادر او را نوازش می‌کنند، می‌بوسند، در آغوش می‌گیرند و ... کودک می‌فهمد که اهل بیت علیهم السلام چه انسان‌های مهربانی هستند که به والدین او دستور داده‌اند با او این قدر با محبت برخورد کنند.

شما می‌توانید مثال‌های زیاد دیگری را تصور کنید. مثال‌هایی که با تحقق آن در زندگی کودک، خانه را به بهشتی برای او بدل می‌کند و او زندگی



در این بهشت را مدیون کسانی می‌داند که در فطرتش با آنها آشناست؛ یعنی اهل بیت علیهم‌السلام.

حالا شما همه این مثال‌ها را منفی کنید. پدر و مادری که دم از اهل بیت علیهم‌السلام می‌زند؛ اما دغدغه‌ای برای کمک به فقرا ندارند، با یکدیگر دائم در حال دعوا و تنش هستند، با کودکان بازی نمی‌کنند و او را از محبت پدران و مادران محروم می‌کنند. نتیجه این نوع برخورد، نیازی به توضیح ندارد. پدر و مادری که تصمیم می‌گیرند رفتارشان را با دنیای اطراف و به ویژه کودکان متناسب با آنچه اهل بیت علیهم‌السلام گفته‌اند مدیریت کنند، باید بدانند نتیجه این تصمیم را تنها در تربیت کودکان نخواهند دید. اینها به توفیقی برای دستیابی به بلندترین قله‌های کمال دست یافته‌اند که همان فلسفه آفرینش آنهاست.